



افغانستان، نیروهای بیگانه و چالش دولت - ملت سازی

محمد علی حیدری^۱

حمید رهنورد^۲

تاریخ تصویب: ۱۳۹۰/۱۰/۷

تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۱۰/۹

چکیده

بررسی تاریخی افغانستان نشان از گسست‌های گسترده اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی دارد که ناشی از ضعف فرآیند «دولت - ملت سازی» در این کشور می‌باشد؛ این فرآیند در تلاش است باورها، سنت‌ها و ارزش‌های یک واحد ملی را شکل دهد و در نتیجه، هویتی مشترک را برای دستیابی به منافع ملی و نگاهی همسو به آینده، ایجاد و تقویت نماید. کشور افغانستان در این مسیر، طی دو قرن گذشته همواره بین دو قدرت استعماری روسیه تزاری و انگلستان عمل کرده و تحت اشغال این دو قدرت قرار گرفته است. شرایط جغرافیایی خاص، حضور قدرت‌های استعماری خارجی در سمت شمال و جنوب و نیز مقاومت اقوام و قبایل افغان در مقابل سلطه نیروهای خارجی، متغیرهایی بودند که مجال تأسیس یک حکومت مرکزی واحد و قدرتمند برای به زیر سلطه کشیدن اقوام، قبایل و جنگ‌سالاران افغان و همچنین خروج نیروهای اشغالگر را نداشته است. به عبارت دیگر ساختار قدرتمند ارزش‌های ادبی، قبیله‌ای و مذهبی جامعه متکثر افغانستان، امکان تمرکز قدرت در شخص حاکم و دولت مرکزی کابل را منتفی ساخته است. تحلیل و بررسی فرآیند تاریخی، وجود دولت ضعیف و جامعه قوی، تکثر هویت‌های قومی، قبیله‌ای، مذهبی و محلی، تحمیل دموکراسی به شیوه غربی توسط کشورهای غربی به ویژه آمریکا و عدم توجه به ساختار اجتماعی و سنتی افغانستان، نشان از افزایش تنش‌های سیاسی و نظامی در افغانستان در طی سال‌های آینده دارد.

واژگان کلیدی

افغانستان، دولت - ملت سازی، قبیله، قومیت، هویت سازی.

۱- استادیار گروه علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی مراغه: (heydarifarfar@yahoo.com)

۲- کارشناس ارشد سیاست‌گذاری عمومی دانشگاه تهران و پژوهشگر مرکز تحقیقات استراتژیک: (hrahnavardc@yahoo.com)

مقدمه

مطالعه و تجزیه و تحلیل تحولات اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و امنیتی در افغانستان محتاج تعیین متغیرهای عمده تأثیرگذار بر تحولات این کشور است. جامعه قوی و دولت ضعیف، تداوم شکاف‌های اجتماعی ماقبل مدرن، چندپارگی قومی، قبیله‌ای، مذهبی، جغرافیایی و زبانی، سنت‌های قوی قومی و قبیله‌ای، ضعف در فرآیند دولت - ملت سازی که خود متأثر از تکرر و تقابل هویت‌های اجتماعی متکثر در جامعه افغانستان است، منافع متفاوت قدرت‌های بزرگ بین‌المللی و دخالت آن‌ها در امور داخلی افغانستان در راستای هدایت تحولات افغانستان در مسیر مورد نظر آن‌ها، وضعیت به نسبت خشک و خشن آب و هوایی، محصور بودن در خشکی و عدم دسترسی به آب‌های آزاد، باندهای بین‌المللی قاچاق مواد مخدر، فقدان ارتباط جاده‌ای کافی بین مرکز و مناطق مختلف کشور، متغیرهایی هستند که هرکدام بر تحولات افغانستان تأثیر بسزایی دارند.

وزن تأثیرگذاری این متغیرها متفاوت از یکدیگر است و طبق اصول روش تحقیق بایستی یک متغیر را به‌عنوان متغیر اصلی انتخاب نموده و دیگر متغیرها را به‌عنوان متغیرهای جایگزین یا رقیب مورد تجزیه و تحلیل قرار داد؛ طبیعی است که تعداد متغیرهای مورد مطالعه در هر پدیده اجتماعی زیاد است و محقق ناچار است دست به گزینش زده و تعداد محدودی از متغیرهای عمده را جهت مطالعه انتخاب نماید. در این راستا توجه به حضور بازیگران خارجی در افغانستان و نقش آن‌ها در ایجاد مناسبات سیاسی و اجتماعی این کشور ضروری می‌باشد. افغانستان حضور نیروهای استعماری مانند انگلیس و روسیه تزاری را در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم و در دهه ۱۹۷۹ تا ۱۹۸۹ نیز اشغال به وسیله شوروی را تجربه کرده است. هیچ‌کدام از این قدرت‌های استعماری که به دنبال تغییر بافت اجتماعی و سیاسی مبتنی بر مناسبات قبیله‌ای قومی و مذهبی افغانستان بودند، نتوانستند به این تغییر نایل آیند. چند تن از حاکمان افغان نیز در طول قرن نوزدهم و بیستم به دنبال تمرکز قدرت در شخص حاکم و کابل و سرکوب قدرت‌های متکثر قبیله‌ای قومی و مذهبی و ... بودند که با عکس‌العمل همان نیروهای قوی گریز از مرکز روبه‌رو شدند.

تجربه ده سال اشغال افغانستان توسط اتحاد جماهیر شوروی که با حمایت از حکومت چپ و اقتدارگرای افغانی به دنبال تخریب بنیان‌های سنتی جامعه افغانستان بود، با عکس‌العمل گروه‌های مجاهدین که برآمده از ساختار قبیله‌ای، قومی و مذهبی این کشور بود روبه‌رو شد و در نهایت با شکست نیروهای ارتش سرخ و خروج آنان در ۱۹۸۹ به پایان رسید.

حکومت مجاهدین از سال ۱۹۹۲ به کشاکش قدرت بین احزاب و گروه‌هایی که به جنگ با شوروی پرداخته بودند، تبدیل شد و یک حکومت مرکزی ضعیف در کابل را به نمایش گذاشت و سپس طالبان در سال ۱۹۹۷ کنترل به نسبت گسترده‌ای را بر افغانستان به نمایش گذاشتند که ادامه مناسبات قبیله‌ای، قومی و مذهبی افغانستان در کابل بود و حرکتی در راستای شکل‌گیری دولت - ملت مدرن نبود.

بیان مسأله

با وقوع ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و اعلام امریکا برای مبارزه جهانی با تروریسم و «القاعده» با مجوز شورای امنیت، در اکتبر سال ۲۰۰۱ دولت امریکا حکومت طالبان در افغانستان را مورد حمله قرار داد و آن کشور را به همراه نیروهایی از ناتو که بعدها به آن ملحق شدند به اشغال خود در آورد. امریکا در ابتدا پیروزی سریعی را به دست آورد اما در ادامه مقاومت گروه طالبان و سایر گروه‌های ضد امریکایی تشدید شد و اکنون که بیش از ۱۰ سال از آغاز این جنگ می‌گذرد، روز به روز بر شدت درگیری میان طالبان و نیروهای ناتو مستقر در این کشور افزوده می‌شود، به نحوی که عده‌ای از کارشناسان از شکست امریکا در ایجاد دولت مرکزی قدرتمند و سرکوب گروه‌های مخالف حکومت مرکزی افغانستان خبر می‌دهند و معتقدند با اعلام خروج اکثریت نیروهای امریکایی و ناتو از افغانستان در سال ۲۰۱۴، آینده مبهمی برای افغانستان رقم خواهد خورد.

امریکا همانند تجربه دولت - ملت سازی در ژاپن، آلمان، فیلیپین، کره جنوبی و ... گمان می‌کرد در افغانستان و عراق نیز با استقبال مردم روبه‌رو خواهد شد و خود را به عنوان نیرویی آزادی‌بخش و مترقی مطرح خواهد کرد. در حالی که تلاش امریکا برای شکل دادن به روند دولت - ملت سازی مدرن و سکولار در افغانستان با ارزش‌های فرهنگی، مذهبی و قبیله‌ای و قومی افغانستان در تضاد قرار می‌گیرد. به همین جهت سیاست‌های اعمالی امریکا و دولت مرکزی افغانستان به رهبری «حامد کرزای» از ابتدا با مخالفت طالبان و دیگر گروه‌های مخالف امریکا و ناتو روبه‌رو شده و جنگ و گریز چریکی بر علیه نیروهای ناتو و امریکا علی‌رغم کشته شدن «بن لادن» همچنان ادامه دارد.

هزینه‌های انسانی و مالی سنگین امریکا در افغانستان و عراق، فشار افکار عمومی امریکا به دولت این کشور برای خروج نظامیان امریکایی از عراق و افغانستان، همراه با تداوم آثار منفی رکود اقتصادی آغاز شده از سال ۲۰۰۸، دولت اوباما را به خارج ساختن نیروهای امریکایی از افغانستان و عراق ناگزیر ساخته است و امریکایی‌ها امیدوارند در طول سه سال آینده ارتش افغانستان و دولت «حامد کرزای» قدرت و توانایی لازم را به دست آورده باشند

تا بدون حضور نیروهای نظامی امریکا و ناتو بتوانند تداوم حکومت مورد حمایت امریکا و ناتو را ممکن سازند. ولی این که آیا دولت «حامد کرزای» خواهد توانست بعد از سال ۲۰۱۴ یعنی سال خروج نیروهای امریکایی، در مقابل فشارهای داخلی و خارجی به ویژه از ناحیه طالبان مقاومت کند، سؤالی است که گذشت زمان به آن پاسخ خواهد داد. این که علاوه بر امریکا، دولت مرکزی افغانستان هم از طریق تشکیل شورای عالی صلح به دنبال مذاکره با طالبان و گروه‌های همسوی آن جهت وارد کردن طالبان و طرفداران آن در فرآیند سیاسی و مسالمت‌آمیز و سهم کردن آنان در قدرت سیاسی در افغانستان می‌باشند، به معنی آن است که پس از ۱۱ سپتامبر مبارزه نظامی هر سه طرف یعنی امریکا، دولت مرکزی افغانستان و طالبان به این واقعیت اذعان می‌نمایند که از طریق نظامی قادر به از میان برداشتن رقیب نیستند؛ بنابراین به عرصه دیپلماسی برای بده‌بستان سیاسی و تأثیرگذاری بر طرف مقابل، روی آورده‌اند. البته این که مذاکرات هم‌زمان با تداوم جنگ به موفقیت و تقسیم قدرت خواهد انجامید یا خیر، محل سؤال جدی است و هنوز چشم‌اندازی از موفقیت آن پدیدار نشده است. اما آن چه مسلم است تداوم ده سال مقاومت چریکی طالبان در مقابل نیروهای ناتو و امریکا علی‌رغم هزینه‌های سنگین انسانی و مالی که امریکا و ناتو در افغانستان انجام داده‌اند، امکان در هم شکسته شدن ساختار قبیله‌ای، قومی و مذهبی افغانستان در کوتاه‌مدت و میان مدت را منتفی می‌سازد و تلاش امریکا برای شکل دادن به روند دولت - ملت سازی مدرن افغانی و دولت مرکزی قدرتمند مورد نظر امریکا در افغانستان در شرایط کنونی با موفقیت کامل روبه‌رو نخواهد شد و تجربه شکست خورده بریتانیا، روسیه تزاری و روسیه کمونیستی در اعمال سلطه بر افغانستان در مقیاسی کوچک‌تر و جدیدتر برای امریکا تکرار خواهد شد.

سؤال اصلی تحقیق در همین راستا طرح می‌شود که علت تداوم مقاومت نیروهای قومی قبیله‌ای و مذهبی در افغانستان در مقابل نیروهای ناتو و امریکا چیست؟ و چرا امریکا و ناتو تاکنون نتوانسته‌اند این مقاومت‌ها را در هم شکنند؟ فرضیه اصلی تحقیق بر این مبنا است که جامعه قوی و دولت ضعیف و فرآیند دولت - ملت سازی شکل نگرفته در افغانستان، عامل عدم موفقیت نیروهای ناتو و امریکا بوده است.

ناهماهنگی بین نیروهای ناتو و امریکا، فساد حاکم بر دولت «حامد کرزای»، موقعیت کوهستانی و فقدان شبکه جاده‌ای و ارتباطی بین کابل و مراکز شهری و روستایی با یکدیگر، توسعه فعالیت نیروهای مخالف امریکا و دولت مرکزی را هموار کرده است. در همین راستا گسترش و تولید مواد مخدر و چند برابر شدن تولید و قاچاق مواد مخدر از افغانستان به کشورهای همسایه و سایر نقاط جهان در طول سال‌های اشغال افغانستان به وسیله ناتو

و امریکا، نشان‌گر ناکارآمدی و ناتوانی امریکا و ناتو در ایجاد دولت مرکزی قدرتمند و قانونمند در افغانستان می‌باشد.

باتوجه به پیچیدگی و تنوع متغیرهای تأثیرگذار در تحولات سیاسی افغانستان به ویژه در یک دهه اخیر، این تحقیق به دنبال تبیین رابطه بین متغیر مستقل یعنی حضور نیروهای بیگانه در افغانستان و منافع و علایق آنان و تأثیر آن بر روند دولت - ملت سازی و شکل‌گیری دولت مرکزی قدرتمند در کابل است. همچنین متغیرهای متعدد دیگری که در طول این بحث اشاراتی به آن خواهد شد، در این فرآیند تأثیر گذارند؛ از جمله ساختار اجتماعی، ترکیب پیچیده قوی، مذهبی، قبیله‌ای و زبانی، علایق دیگر قدرت‌های منطقه‌ای و بین‌المللی، ضعف فرآیند دولت - ملت سازی و عوامل متعدد دیگر. لیکن همان گونه که اشاره شد تمرکز اصلی این تحقیق بر بررسی رابطه بین متغیر مستقل و وابسته (دولت - ملت سازی) در افغانستان است.

شاخص‌های تأثیرگذار بر روند تحولات درخصوص تأثیر شکاف‌های متکثر قومی، قبیله‌ای، مذهبی، بر آینده دولت مرکزی افغانستان، منافع متفاوت قدرت‌های دیگر بین‌المللی در افغانستان، کشورهای همسایه و علایق و منافع آنان، وجود گرایش‌های قوی فرهنگی و مذهبی ضدغرب، همگی از جمله فاکتورهایی هستند که آینده حضور و نفوذ امریکا و دولت مرکزی افغانستان را تعیین خواهند کرد. ساماندهی این پژوهش بدین نحو خواهد بود که در بخش اول تمرکز تحقیق بر بررسی منازعات داخلی و روند دولت - ملت سازی افغانستان خواهد بود و سپس در بخش دوم به تحلیل روند تأثیر تحولات جامعه بین‌المللی بر افغانستان خواهیم پرداخت.

بخش اول:

منازعات داخلی و روند دولت - ملت سازی افغانستان

بررسی و شناخت از تحولات عمده اجتماعی، سیاسی، نظامی و اقتصادی افغانستان بدون در نظر گرفتن روند تاریخی هر یک از متغیرهای اشاره شده، تحلیلی عمیق از آن چه که به وقوع پیوسته و همچنین در آینده امکان وقوع آن می‌باشد را عقیم خواهد گذاشت. شکاف‌های قومیتی متکثر، الگوهای تاریخی و اقتدار متفاوت در این کشور، به همراه حضور بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای در ایفای نقش در حاکمیت این کشور طی دو قرن اخیر، باعث گردیده افغانستان علاوه بر آن که از جنگ داخلی میان گروه‌های مختلف امیران و جنگ‌سالاران با حاکمیت مرکزی آسیب ببیند، به دلیل ویژگی‌های «ژئواستراتژیک» و «ژئواکونومیک» خود، همواره مورد نگاه بازیگران خارجی نیز قرار داشته باشد. موارد فوق

ایجاد‌کننده نوعی معمای امنیتی در تحولات پیش روی این کشور برای رسیدن به ثبات و امنیت پایدار می‌باشد که در این بخش قصد بررسی اهم این موارد را خواهیم داشت.

۱-۱. وضعیت قومیت، قبیله و روابط شخصی در افغانستان

در طول تاریخ افغانستان رهبرانی همچون «احمد شاه درانی»، «عبدالرحمان خان» و «امان‌آ... خان»، به شیوه‌های گوناگون کوشیدند دولت مرکزی را نیرومند سازند و مناسبات اجتماعی، الگوهای ارزشی حاکم، معادلات قبیله‌ای ریشه‌دار و توازن نیروها را در راستای نیرومندتر کردن دولت مرکزی، دگرگون نمایند؛ ولی همگی با ناکامی روبه‌رو شدند. استعمارگران انگلیسی و روسی و سپس توسعه طلبی شوروی در دست اندازی‌های خود به خاک افغانستان دریافتند که برای گسترش دادن دامنه نفوذ خود در آن کشور و پیگیری خواسته‌های‌شان مشکلی با دولت ناتوان مرکزی ندارند، بلکه جامعه توانمند افغانستان است که زیر فرمان بیگانه نمی‌رود. سؤال این است دلیل این رفتار سیاسی چیست که دولت مرکزی نیرومند در افغانستان شکل نگرفته است؟

فرآیند هویت‌سازی و دولت‌ملت‌سازی ارتباط نزدیکی با نظم و بی‌نظمی در سطح داخلی و بین‌المللی دارد. به تقریب در بیشتر نقاط جهان وجود دولت‌های ضعیف و یا ناکام، منبع اصلی ناامنی و ناآرامی است. اگر «دولت» و «ملت» را به‌عنوان دو ساختار مجزا در نظر بگیریم، ضعف هر یک از دو ساختار، خود عامل اساسی بی‌نظمی و ناآرامی است؛ ضعف یکی بر ضعف و آسیب‌پذیری دیگری نیز تأثیر سو می‌گذارد. در کشوری مانند افغانستان که مدت‌ها نه «دولت» نیرومندی داشته و نه «ملت» به معنای واقعی و یکپارچه، و عدم پیشرفت هر دو در کنار هم مشاهده شده است، به شدت بی‌نظمی و ناامنی حاکم بوده و حتی تأثیرات سو منطقه‌ای و بین‌المللی نیز بر جای گذاشته است.

این در حالی است که حتی در کشورهایی که از نظر «دولت‌ملت‌سازی» در مراحل پیشرفته‌ای قرار دارند، احتمال دارد در شرایط وقوع بحران اقتصادی عمیق و متعاقباً بحران سیاسی و تضعیف دولت، شکاف‌هایی در فرآیند دولت‌ملت‌سازی بروز و موجب بی‌نظمی چه در سطح داخلی و چه در محیط منطقه‌ای و عرصه بین‌الملل گردد (قوم و زرگر، ۱۹۰، ۱۳۸۷)؛ لذا وجود دولت‌ملت‌نیرومند در کشورهایی که روند دولت‌ملت‌سازی را به نحو مطلوبی طی کرده باشند، برای تأمین و بهبود نظم داخلی و بین‌المللی بسیار مؤثر است. این در حالی است که کشور افغانستان از این واقعیت سیاسی رنج می‌برد و همواره به واسطه نبود دولتی کارآمد و قوی مورد تهاجم کشورهای دیگر بوده است.

از منظر افغان‌ها به طور سنتی تنها چارچوب‌های ریشه‌دار اجتماعی که بر ارزش‌های

بومی استوار است مشروعیت دارد و از همین رو رفتارهای اجتماعی باید با معیارهای قبیله‌ای همخوان باشد. حتی در افغانستان در حال مدرن بعد از «طالبان» نیز به لحاظ سیاسی و اقتصادی، الگوهای مقبولیت سیاسی همچنان از طریق خانواده، قبیله، روستا، قومیت، منطقه و روابط دیگر تداوم می‌یابد. این الگوها در تمام انتخابات بعد از طالبان در افغانستان آشکار بوده است؛ همه کاندیداها که شامل «حامد کرزای» نیز بوده است، استراتژی مبارزاتی خود را در راستای تجمع بلوک‌های آرای قومی و جغرافیایی طراحی کرده بودند، هرچند تعدادی از کاندیداها نیز به دنبال طرح برنامه‌ها و ایده‌های جدید بودند؛ لذا الگوهای سنتی در مبارزات استانی هم برای شوراها و هم پارلمان بیشتر مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرد؛ زیرا که در این گونه مبارزات انتخاباتی تعداد رأی دهندگان و کاندیداها کمتر بوده و کاندیداها می‌توانند با توجه به روابط خانوادگی و قبیله‌ای به کسب آرا بیشتر به آسانی اقدام نمایند. در حالی که افغان‌ها به پیروی از الگوهای سنتی مقبولیت ادامه می‌دهند، بایستی اذعان نمود که اقدامات سیاسی و اجتماعی هرچند اندک در خصوص تلاش در فرآیند «دولت - ملت سازی» صورت گرفته است که شامل موارد ذیل می‌باشد:

۱. ایجاد دولت مرکزی جدید؛
۲. افزایش امنیت بیشتر نسبت به گذشته با توجه به شکل‌گیری پلیس و ارتش ملی؛
۳. تغییر گفتمان سیاسی کشور از جنگ طلبی به مصالحه حداقل در سطح دولت؛
۴. حضور نیروها و احزاب مختلف سیاسی در افغانستان؛ که از حضور کلیه جناح‌های سیاسی گروه‌های قومی و سیاسی در فضای سیاسی استقبال می‌کند و باعث گردیده برخوردارهای خشونت‌آمیز محدودی بر مبنای قومی بعد از سقوط طالبان رخ دهد. لیکن هنوز حس حسادت نسبت به موقعیت‌های سیاسی و اقتصادی جوامع مختلف قومی هرازگاهی به شکل برخوردها و اختلافات سیاسی در افغانستان بروز می‌یابد. برای نمونه بسیاری از «پشتون‌ها» از پیشرفت اخیر اقلیت «شیعه هزاره^۱» به لحاظ سیاسی و اقتصادی از طریق آموزش سخن به میان می‌آورند. لیکن «هزاره‌ها» همواره به لحاظ تاریخی توسط «پشتون‌ها» حقیر شمرده شده‌اند و آن‌ها را به عنوان کارگران خانگی و کارهای سطح پایین برای طبقه متوسط پشتون به کار می‌گرفتند. قومیت «پشتون» به عنوان بزرگ‌ترین گروه قومی به لحاظ تاریخی، همیشه حق حکومت کردن را برای خود محفوظ داشته‌اند. «پشتون‌ها» به تقریب ۴۲ درصد جمعیت کشور را تشکیل می‌دهند و با استثنای زمانی محدود، همیشه بر افغانستان حاکم بوده‌اند. هرچند نگاه‌های تاریخی و افتخارهای قومی همواره بخشی از فرهنگ سیاسی

۱- «هزاره‌ها» حدود ۱۰ درصد جمعیت کل افغانستان را تشکیل می‌دهند.

کشور افغانستان بوده است و هر قومی با توجه به این موارد درصدد تحقیر قوم‌های دیگر برآمده است، ولی در فرآیند شکل‌گیری «دولت - ملت سازی»، این افتخارات بایستی با توجه به حفظ تکثر قومی و فرهنگی در راستای تقویت دولت ملی معرفی و آموزش داده شود. در جدول شماره ۱ آمار کادرها و سربازان پلیس و ارتش ملی افغانستان بر اساس قومیت‌های مختلف این کشور مورد بررسی قرار گرفته است، که به خوبی تسلط قومی دو قومیت «پشتون» و «تاجیک» در این نیروها را نشان می‌دهد. در حقیقت جدول ذیل پیچیدگی ترکیب قومی و جمعیتی افغانستان و معضل شکل‌دهی به یک هویت ملی واحد در یکی از مهم‌ترین ارکان‌های دولت - ملت، یعنی «ارتش» را به تصویر می‌کشد.

جدول شماره ۱. آمار پلیس ملی افغانستان و ارتش ملی افغانستان بر اساس قومیت (اوایل سال ۲۰۱۱)

دیگر قومیت‌ها		ازبک		هزاره		تاجیک		پشتو		نیروها
ANP	ANA	ANP	ANA	ANP	ANA	ANP	ANA	ANP	ANA	نوع نیرو
٪۳	٪۵	٪۳	٪۴	٪۴	٪۸	٪۴۷	٪۴۱	٪۴۱	٪۴۲	کادر اداری
٪۴	٪۱	٪۴	٪۳	٪۶	٪۸	٪۵۶	٪۳۶	٪۳۱	٪۵۱	درجه دار
٪۷	٪۷	٪۶	٪۹	٪۴	٪۱۲	٪۳۶	٪۲۹	٪۴۷	٪۴۳	سرباز
٪۶	٪۵	٪۵	٪۷	٪۵	٪۱۰	٪۴۲	٪۳۲	٪۴۳	٪۴۵	کل نیرو
٪۱۳		٪۸		٪۱۰		٪۲۵		٪۴۴		میانگین ملی

ANA: ارتش ملی افغانستان (Source: Afghanistan Index, 2011)

ANP: پلیس ملی افغانستان

امروزه تفکر حق حکومت به ویژه در میان «کنفدراسیون قبیله درانی» (پشتون) بسیار قوی است که بیشتر در جنوب افغانستان ساکن می‌باشند و رقیب «کنفدراسیون غیلزایی» (پشتون) است که بیشتر در مشرق این کشور زندگی می‌کنند. هرچند استثنای برجسته در مورد حق حکومت در طی سال‌های اخیر مربوط به ریاست جمهوری «برهان الدین ربانی» در سال‌های ۱۹۹۶-۱۹۹۲ در دولت مجاهدین می‌باشد؛ او فردی «تاجیک» بود. با این وجود ملاحظه می‌گردد که «کرزای» نیز یک «پشتون درانی» است و کابینه وی و حلقه مشاوران داخلی او نیز بیشتر «پشتون» بوده و از قبایل «درانی» و هم از قبایل «غیلزایی» تشکیل شده است و بالطبع دیگر قبایل در سطح بسیار کمی در کابینه وی حضور دارند. هرچند «کرزای»

از طریق مشاوره با دیگر اقوام به ویژه «تاجیک‌ها» توانسته است اعتبار خوبی نزد افکار عمومی کسب نماید.^۱ این وضعیت نشانگر آن است که هنوز الگوهای مقبولیت سیاسی در افغانستان بیشتر مبتنی بر قومیت، قبیله و منطقه جغرافیایی است و تا شکل گیری هویت ملی واحد به عنوان الگوی مقبولیت سیاسی فاصله طولانی وجود دارد.

۱-۲. بررسی الگوهای اقتدار و سیاست در افغانستان

علی‌رغم ظهور رژیم‌های مختلف که دارای ایدئولوژی‌ها و ساختارهای متنوع حکومتی در افغانستان بودند، این کشور به لحاظ تاریخی از دولت مرکزی ضعیف تشکیل شده است که دولتمردان آن نمی‌خواستند و یا نمی‌توانستند به لحاظ مالی و اداری اعمال اقتدار نمایند. به طوری که امروزه بیش از ۸۰ درصد جمعیت افغانستان در مناطق روستایی زندگی می‌کنند و دولت این کشور با کسری بودجه گسترده‌ای روبه‌رو است و توان اعمال اقتدار در حاکمیت خویش در بخش عمده سرزمین این کشور را ندارد و قدرتمندان محلی، حاکمان بلامنازع این مناطق هستند.

نهادهای محلی مانند قبیله، روستا و ساختار سیاسی شهرها که حکومت و امنیت را تا دهه ۱۹۷۰ در افغانستان تأمین می‌کردند، طی دهه‌های بعد در دوره حکومت طالبان اقتدارشان تداوم یافت. هرچند بعضی از چهره‌های صاحب منصب و برجسته این مناطق فرار کرده و یا کشته شدند و دیگران نیز به وسیله فرماندهان مجاهدین و رهبران شبه نظامی طالبان برکنار شدند، اما شوراهای قبیله‌ای سنتی که به شکل گسترده مورد احترام مردم می‌باشند، به شدت در جهت گیری‌هایشان محافظه‌کارند و دست نخورده باقی مانده‌اند. بعضی از آن‌ها اعمال اقتدارشان را فراتر از پذیرش اقتدار حکومت مرکزی و یا حتی منصوبان حکومت محلی همچنان ادامه می‌دهند. به طوری که امروزه هنوز مسئولین دولتی همراهی با اقوام و فرماندهان شورشی محلی را ترجیح می‌دهند، بیش از آن‌که برای تأمین امنیت منطقه‌شان به دولت کمک نمایند.

- ۱- تاجیک‌ها دومین گروه قومی به لحاظ جمعیت در افغانستان هستند که ۲۷ درصد جمعیت این کشور را تشکیل می‌دهند و لذا نادیده گرفتن آن‌ها سیاست مناسبی برای ایجاد وفاق ملی نخواهد بود. همچنین جمعیت ازبک‌ها نیز همانند جمعیت هزاره‌ها ۱۰ درصد کل جمعیت افغانستان را تشکیل می‌دهند و ترکمن‌ها با ۳ درصد و بلوچ‌ها با ۲ درصد در رده‌های بعدی گروه قومی از نظر جمعیت قرار دارند.
- ۲- لازم به توجه است که دولت طالبان نیز بیشتر از پشتون‌ها تشکیل شده بود، هرچند گروه‌های غیر پشتون همانند تاجیک‌ها نیز در آن حضور داشتند.

سه حاکم افغان برای برهم زدن رابطه بین حکومت مرکزی و ساختارهای قبیله‌ای قدرتمند جامعه افغانستان تلاش سازمان یافته و جدی به خرج دادند که عبارتند از؛

- ۱- «احمد شاه درانی»، ۲- «عبدالرحمان خان» ۳- «امان... خان». در این میان «عبدالرحمان خان» که به او لقب «امیر فولادین» را دادند، بین سال‌های ۱۸۸۰-۱۹۰۱ تلاش گسترده‌ای را برای ایجاد دولت مرکزی صرف نمود که اثرگذاری بر نظام قبیله‌ای و مهندسی ترتیبات اجتماعی برآمده از آن به سود حکومت مرکزی که در خود فرمانروا متجلی می‌شد را شامل می‌گردید. وی را می‌توان جزء اولین افرادی دانست که تلاش گسترده‌ای را برای دولت - ملت سازی انجام داد (Edens, 2005, 6). هدف وی پدید آوردن «هویت ملی» از راه چشم بستن بر همه گروه‌ها و قوم‌هایی که جامعه نیرومند و دولت مرکزی ناتوان را در افغانستان رقم می‌زدند، بود. «امان... خان» نیز به پیروی از «آتاتورک» با درک نیاز به همگون سازی و ادغام قبایل و ایجاد هویت ملی تلاش گسترده‌ای نمود، که البته این طرح‌ها به واسطه عدم ساماندهی ارتش بر پایه مجموعه‌ای از اصول و آیین‌های اداری و اجرایی ناکام ماند.

«امان... خان» سعی نمود ناسیونالیسم و هویت ملی را از طریق ارزش‌های غیرقبیله‌ای ایجاد نماید، که البته هدف وی به معنای پدید آوردن آگاهی ملی مدرن نبود، بلکه ابداع ملت در سرزمینی بود که زمینه آن وجود نداشت، هرچند علل و ریشه‌های شکست این دو از یک سو همسان و از سوی دیگر غیرهمسان بود (دهشیار، ۱۳۸۸، ۱۰۰). «عبدالرحمان خان» نتوانست یک حکومت مرکزی توانمند در کابل را از راه مهار کردن قدرت قبایل به ویژه بزرگ‌ترین آن‌ها یعنی «پشتون‌ها» برپا کند، زیرا هر پشتون خود را «اسکندرکبیر» می‌پندارد و انتظار دارد که جهان نیز آن را بپذیرد و این مانعی بزرگی در فرآیند «دولت - ملت سازی» در این کشور است.

بعضی از ساختارهای قبیله‌ای سنتی و ساختارهای تصمیم‌گیری قومی در افغانستان وجود دارند که هرچند شبیه دموکراسی به شیوه غربی نیستند، اما هنوز عناصری از نظام نمایندگی و دموکراتیک را با خود به همراه دارند. جلسات معروف به شوراها یا جرگه‌ها (شوراهای مشورتی) که اغلب متشکل از برگزیدگان متشخص این قبایل هستند، مکانیسم‌های کلیدی برای گرفتن تصمیمات اداری و مدیریتی و یا صدور احکام قضایی می‌باشند. بعضی از این مکانیسم‌ها به وسیله اعضای طالبان در مناطق تحت کنترل آنان اعمال می‌شود. به عبارت دیگر، از نظر برخی صاحب‌نظران غربی، الگوهای سنتی را به عنوان مکانیسم‌های رقیبی می‌بینند که در مقابل تغییر و مدرنیزاسیون مقاومت می‌کنند و به طور کلی نقش زنان را به حداقل می‌رسانند و با استانداردهای بین‌المللی حکومت دموکراتیک مطابقتی ندارد (Katzman, 2011, 15).

در سطح ملی، گرد هم آمدن «لویه جرگه» مجمعی از ۲۰۰۰ هیأت از سراسر افغانستان در چند واقعه مورد استفاده قرار گرفته است.^۱ طبق قانون اساسی فعلی تصمیمات «لویه جرگه» تصمیماتی مقدم بر دیگر نهادهای فرآیند تصمیم گیرنده که شامل جلسات کابینه و یا حتی انتخابات می باشد، است. در دوره بعد از طالبان «لویه جرگه» وظایف ذیل را به انجام رسانده است: ۱- تشکیل جلسه برای تأیید رهبری «حامد کرزای» ۲- پذیرش قانون اساسی ۳- بررسی روابط دفاعی با امریکا در طولانی مدت.

یک «لویه جرگه» خاص که به «لویه جرگه صلح» معروف شد، در تاریخ دوم تا چهارم جولای ۲۰۱۰ برگزار گردید و هدف آن بررسی طرح‌های دولت جهت ارائه مشوق‌هایی برای مبارزان شورشی، جهت پایان دادن به مبارزه مسلحانه‌شان و پیوستن مجدد به جامعه بود. قانون اساسی افغانستان افرادی که عضو هیأت‌های «لویه جرگه» می‌باشند را تعیین کرده است و در فقدان شوراهای شهرستانی انتخابی (اعضایی که قانون اساسی دستور شامل شدن آن‌ها را داده است) موضع «لویه جرگه»، محل تعیین و حل و فصل مشکل خواهد بود. در جدیدترین تحول در شانزده نوامبر ۲۰۱۱ لویه جرگه که متشکل از ۲۰۰۰ نفر از سران قبایل از سراسر افغانستان بود، با پیمان راهبردی امریکا و افغانستان در خصوص استقرار نیروهای امریکایی در افغانستان به طور مشروط موافقت کرد.

در سطح ملی، تا قبل از دخالت بین‌المللی که بعد از ۱۱ سپتامبر توسط امریکا اتفاق افتاد، افغانستان نهادهای کمتری به شیوه دموکراسی غربی داشته است. طبق قانون اساسی ۱۹۶۴، «ظاهر شاه» پادشاه قانونی بود و یک «مجلس عوام» انتخابی و یک «مجلس سنای» انتصاب شده در نظر گرفته شده بود. با این وجود پارلمان در طی آن دوره هرگز به انتظاراتی که داشت و آن تبدیل به نهادی برای نظارت بر قدرت پادشاه و یا رئیس جمهور «محمد داوود» که به دنبال کودتای ۱۹۷۳ به قدرت رسید، نایل نگردید. انتخابات مجلس عوام در ۱۹۶۹ برگزار شد، اما پارلمان به دنبال قبضه قدرت توسط کمونیست‌ها در آوریل ۱۹۷۸ به تعلیق درآمد. نهادهای انتخاباتی و قانون اساسی اتخاذ شده در سال ۲۰۰۴، بخشی از نقشه راه انتقالی بعد از طالبان بود که به وسیله توافقنامه تحت حمایت سازمان ملل که توسط جناح‌های اصلی افغان در بن آلمان در ۵ دسامبر ۲۰۰۱ امضا گردیده بود، تأسیس شد.^۲

۱- تاکنون چهارده «لویه جرگه» در افغانستان تشکیل شده است. نخستین «لویه جرگه» تاریخ افغانستان در سال ۱۷۰۱ برگزار شد و قبایل پشتون در آن اجلاس، «میرویس» را به زعامت جامعه پشتون ها انتخاب کردند. دومین «لویه جرگه» در سال ۱۷۴۷ برگزار شد که «احمد شاه ابدالی» به حکمرانی افغانستان نوین برگزیده شد. بعد از آن تاریخ بود که لویه جرگه به یک عرف در تاریخ افغانستان تبدیل شد (موسوی، ۱۳۹۰، ۲۳).

۲- این توافقنامه به «توافقنامه بن» معروف گردید.

ضعف نهادهای مدرن انتخابی مانند مجلس در طول قرن ۲۰ در افغانستان در نقطه مقابل نشانگر قوت نقش نهادهای سنتی افغان مانند «لویه جرگه» می‌باشد. با این حال با اشغال افغانستان توسط امریکا، تلاش گردیده تا حدودی نقش انتخابات و نهادهای انتخابی مردمی در سیاست افغانستان مورد توجه قرار گیرد.

۳-۱. چالش‌های انتخابات در افغانستان چندقومی

یکی دیگر از چالش‌های پیش‌روی دولت - ملت سازی در افغانستان و رسیدن به ثبات پایدار، شورش‌های طالبان و دیگر نیروهای مخالف دولت «حامد کرزای» و نیروهای ناتو و امریکا می‌باشد که بخش گسترده و وسیعی از افغانستان را دربر گرفته است. این شورش‌ها در جنوب و شرق این کشور از شدت بیشتری برخوردار است و در سمت غرب نیز در حال افزایش است و در شمال نیز به شکل محدودی خود را نشان می‌دهد، و منجر به وخامت اوضاع امنیتی می‌گردد و آزادی عمل هم برای کاندیداها و هم رأی دهندگان را در قبل از انتخابات و بعد از انتخابات کاهش می‌دهد.

کاهش امنیت بالطبع فرصت‌های متعددی را نیز برای انجام تقلب ایجاد می‌کند، که به ویژه در میان نواحی اکثریت پشتون نشین، این موارد بیشتر بوده است. علی‌رغم تأکیدات «کرزای» و حامیان بین‌المللی دولت وی برای نهادسازی و دموکراسی پایدار، پیشرفت ملموسی در این حوزه به‌دست نیامده است. همین وضعیت باعث گردید که حتی عده‌ای از فعالان سیاسی افغان به‌خاطر فراهم نبودن شرایط برای انتخابات ریاست جمهوری در آگوست سال ۲۰۰۹، آلترناتیوهایی مانند تشکیل «لویه جرگه»، وضعیت فوق‌العاده و حتی مدیریت یک دولت انتقالی را پیشنهاد دهند (International Crisis Group, Asia Report, 2009, 3). این در حالی است که بایستی توجه گردد اعلام وضعیت اضطراری یا ایجاد یک دولت انتقالی، اختلافات سیاسی را افزایش می‌دهد و روند شکننده دموکراتیک را بیش از پیش تضعیف می‌نماید؛ ضمن این که فاقد پتانسیل حداقل مشروعیت سیاسی مستقیم بیان اراده سیاسی مردم نیز می‌باشد. اختلافات بین قومی در انتخابات سال ۲۰۰۹ بین پشتون‌ها و تاجیک‌ها باعث گردید «عبدا... عبدا...» کاندیدای مورد حمایت تاجیک‌ها و وزیر خارجه سابق دولت مجاهدین از شرکت در دور دوم رقابت انتخابات ریاست جمهوری کناره‌گیری نماید.

علی‌رغم نواقض مجلس ملی افغانستان، این نهاد ملی هم دارای بیشترین تعداد نمایندگان مردم و هم به لحاظ کار ویژه از منظر طیف منطقه‌ای، قومی و جنسیتی است، که این کشور

تاکنون آن را تجربه نکرده است^۱ (Lindh, 2003, 253). از زمان تأخیر در آغاز کار آن در سال ۲۰۰۵، هم قوه مجریه و هم جامعه بین‌المللی نقش آن را به طور کامل مدنظر قرار نداده‌اند، هرچند با وجود رقابت‌های شدید میان دو شاخه حکومت (مقننه و مجریه) در سطح سیاسی و سطح شخصی، با انتخاب «یونس قانونی» به عنوان شخصیت اصلی اتحاد شمال و به‌عنوان رهبر دو مجلس قانونگذاری، بر اهمیت و اقتدار نهاد مجلس افزوده شده است.

سیستم قدرتمند ریاست جمهوری در افغانستان بعد از سقوط طالبان تنش‌هایی را بین قوای مجریه و مجلس ایجاد کرده است. تصمیم «حامد کرزای» برای کلیه شهروندان و استثنا کردن احزاب سیاسی از چارچوب انتخاباتی، بیش از پیش روابط سازمانی و ارتباطی میان این دو قوه را تضعیف کرده است. دادگاه عالی استقلال خود را اعلام نکرده است، که جلوه آن در تنش‌های مداوم بر سر این‌که آیا داور نهایی تفسیر قانون اساسی است که در سند تأسیس آن فاقد شفافیت است، قابل مشاهده است. همچنین شکاف بنیادی دیگر در سیستم سیاسی و حقوقی افغانستان وجود دارد و آن فقدان توافق بر سر این موضوع که کدام نهاد اختیار رفع اختلافات بر سر قانون و تفسیر آن را در اختیار دارد و همچنین چگونه این اختیار به دست آمده است، می‌باشد.

ماده ۲۱ قانون اساسی این حق قانونی را برای دادگاه عالی مدنظر قرار داده است که به تقاضاهای حکومت و دادگاه‌ها برای بازبینی قوانین، فرمان‌های قانونی، معاهدات بین‌المللی و همچنین میثاق‌های بین‌المللی جهت تطبیق و هماهنگی با قانون اساسی و تفسیر آن‌ها بر مبنای قانون اساسی اقدام نماید؛ لیکن مخالفت با نقش این نهاد به عنوان مرکز داور و تفسیر قانون اساسی، در این قانون مشخص نشده است. کمیسیون مستقل نظارت بر اجرای قانون اساسی (ماده ۱۰۷ قانون اساسی افغانستان) که اکثریت سیاستمداران و قانونگذاران افغان بر آن نظر موافق دارند، تاکنون تشکیل نشده و با توی «حامد کرزای» روبه‌رو شده است. در حالی‌که تشکیل این نهاد از سوی مجلس ملی تصویب شده است، این قانون جزئیات کمی درباره نحوه تشکیل این کمیسیون نسبت به دیگر سازمان‌هایی که برای وظیفه انطباق با شرایط قانون اساسی تشکیل شده‌اند، اشاره نموده است. همچنین رئیس جمهور، اعضای دادگاه عالی را با توشیح «لویی جرگه» تعیین می‌کند و «کرزای» افرادی که نظر

۱- ماده ۸۳ قانون اساسی افغانستان برای کلیه استان‌های این کشور به طور مساوی دو کرسی برای زنان و یا حدود یک چهارم از اعضای این نهاد را در نظر گرفته است. این موضوع نشان از تلاش سیاستگذاران افغان برای دادن نقش بیشتر به زنان در این کشور است و همان طور که اشاره شد، نوآوری مهمی در فرهنگ سیاسی افغانستان دارد.

مساعدی نسبت به برتری دادگاه عالی از نقطه نظر عنوان آن (اجرایی شدن قانون اساسی) دارند، انتخاب نمی‌کند، بلکه افرادی که فقط موضع تفسیری آن را مدنظر دارند، انتخاب می‌کند (Pajhwok Afghan News, 2008).

علی‌رغم تحولاتی که در یکی و دو قرن اخیر تحت تأثیر تحولات در سطح جهان پذیرفته است، فرهنگ سیاسی افغانستان هنوز مبتنی بر الگوهای بومی است که دارای منشأ قبیله‌ای و قومی است. تلاش‌هایی که تعدادی از حاکمان افغانستان برای تمرکز قدرت در شخص حاکم انجام داده‌اند، با مقاومت ساختارهای قبیله‌ای و قومی روبه‌رو شده است. اقداماتی که در طول قرن بیستم نیز برای شکل‌دهی به هویت ملی مدرن و درهم شکستن هویت‌های متکثر قبیله‌ای، قومی و مذهبی در افغانستان صورت گرفته است، به دلیل ضعف دولت‌های مرکزی، نداشتن منابع اداری و مالی کافی و در نقطه مقابل وجود قبایل و قومیت‌ها و جنگ سالاران محلی قدرتمند، هنوز جدال بین دولت مرکزی و هویت‌های قبیله‌ای و قومی متکثر در افغانستان به نفع یکی از طرفین حل نشده است. علی‌رغم پذیرش تحولات در یکی و دو قرن اخیر همچنان ارزش‌ها و قواعد بازی قدرت به شکل قابل توجهی بدون تغییر تداوم یافته است، البته در آغاز هزاره سوم و با ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ چشم اندازی از تحولات و تغییر موازنه نیروها آغاز شده است، لیکن هنوز این تغییر نیز نتوانسته است چهره‌ای کاملاً جدید از این کشور را ارائه نماید.

بخش دوم:

تحلیل روند تأثیر تحولات جامعه بین‌المللی بر افغانستان

مستعمره شدن شبه قاره هند توسط بریتانیا از اواخر قرن ۱۸ در جنوب افغانستان، همچنین کشورگشایی روسیه به سوی جنوب در حوزه دریای خزر و آسیای مرکزی و قفقاز، کشورهایمانند افغانستان را به عنوان منطقه حایلی در میان مناطق مستعمراتی این دو استعمارگر اروپایی قرار داد. البته در عین رقابت بین روسیه و انگلستان هرکدام از دو کشور تلاش‌های متعددی را برای گسترش نفوذ و سلطه خود در افغانستان اعمال می‌کردند، که با مقاومت افغان‌ها روبه‌رو می‌شد. این رقابت در منطقه آسیای مرکزی و جنوب آسیا در اواخر قرن ۱۹ به «بازی بزرگ» معروف شد. انگلیسی‌ها حتی به اشغال نظامی افغانستان نیز اقدام کردند و با مقاومت سرسختانه افغان‌ها که مبتنی بر سنت‌های قبیله‌ای، قومی و مذهبی افغانستان بود روبه‌رو شدند و در نهایت مجبور شدند با انعقاد قرارداد «گندمک» در سال ۱۸۷۹ بین بریتانیا و افغانستان استقلال این کشور را به رسمیت بشناسند (Encyclopedia Britanica, 2011). در این میان بخشی از مناطق پشتون‌نشین به مستعمرات انگلستان ضمیمه

شد که امروزه ایالت سرحد پاکستان را تشکیل می‌دهد و یکی از منابع اختلافات تاریخی بین پاکستان و افغانستان امروزی نیز می‌باشد؛ به عبارت دیگر سیاست‌های اتخاذ شده از سوی انگلستان هنوز آثار منفی خود را در منطقه باقی گذاشته است.

حضور کشورهای خارجی همان طور که مورد اشاره قرار گرفت همواره به عنوان متغیری مهم در تشدید معضل شکل‌گیری فرآیند دولت - ملت سازی در افغانستان بوده که علاوه بر اشغال این کشور منجر به از هم گسیختگی اجتماعی و سیاسی میان هویت‌های گوناگون افغانستان گردید که دولت مجاهدین و سپس طالبان از روند این دخالت خارجی ظهور یافتند. در این بخش علاوه بر بررسی اشغال نظامی افغانستان توسط شوروی، عدم موفقیت دولت مجاهدین، طالبان و همچنین امریکا در راستای فرآیند ایجاد دولت مرکزی قدرتمند بررسی خواهد شد.

۲-۱. شوروی و اشغال افغانستان

تداوم جنگ سرد بین بلوک شرق و بلوک غرب و رقابت در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی بین دو بلوک و نیز همزمان با وقوع انقلاب اسلامی ایران، توسعه ارزش‌های منبعث از انقلاب ایران به افغانستان که در این زمان بیشتر تحت نفوذ شوروی قرار گرفته بود، از سوی سیاستمداران «کرم‌لین» به عنوان تهدیدی جدی برای حوزه نفوذ این کشور تلقی گردید و با کودتای «نور محمد تره‌کی»، حکومت طرفدار کمونیست‌ها در افغانستان سرکار آمد و با مقاومت نیروهای جهادی در افغانستان که انعکاس تکثر هویت‌های قومی، قبیله‌ای و مذهبی و منطقه‌ای در افغانستان بودند، روبه‌رو گردید. به دنبال این مقاومت‌ها، شوروی برای حمایت از حکومت تحت حمایت خویش در افغانستان، نیروهای ارتش سرخ را در سال ۱۹۷۹ به این کشور گسیل داشت تا با سرکوب نیروهای مجاهدین و ساختارهای سنتی به جا مانده از شرایط ماقبل مدرن افغانستان، براساس ایده‌های مارکسیستی، حکومتی مترقی و مدرن در این کشور را شکل دهند. حضور نیروهای روسی بیش از پیش با عکس‌العمل مردم و گروه‌های اجتماعی مختلف در افغانستان روبه‌رو گشت و ده‌ها گروه کوچک و بزرگ جهادی از اقوام، قبایل و مذاهب مختلف تشکیل شد که به جنگ با روس‌ها پرداختند. این جنگ‌های فرسایشی همزمان با رکود و فساد در ساختار سیاسی و اقتصادی اتحاد جماهیر شوروی و اصرار «گورباچف» بر اصلاحات سیاسی و اقتصادی تحت عنوان «گلاسنوست و پروستاریکا» در سال ۱۹۸۹ یعنی پس از ۱۰ سال، منجر به عقب‌نشینی ارتش سرخ از افغانستان گردید که این اولین شکست اتحاد جماهیر شوروی پس از جنگ جهانی دوم بود (Mather, 2004, 106).

در این جنگ فرسایشی بلوک غرب به رهبری امریکا در راستای فرسوده کردن ارتش سرخ و رقابت با شوروی به حمایت مالی و تسلیحاتی از برخی گروه‌های جهادی در افغانستان پرداخت، که «القاعده» و «طالبان» به نحوی ادامه بعضی از این گروه‌های مرتبط با امریکا و کشورهای غربی می‌باشند. در هر حال سنت مقاومت در مقابل سلطه خارجی در افغانستان بسیار قوی است و بریتانیا و روسیه تزاری قرن ۱۹ و همچنین شوروی، در اواخر قرن ۲۰ در مقابل این سنت نیروهای قبیله‌ای و قومی برآمده از آن، شکست‌های پرهزینه‌ای را متحمل شدند و به دنبال آن در سال ۱۹۹۲ دولت مجاهدین با شکست رژیم نجیب ... بر سرکار آمد.

۲-۲. مجاهدین

با خروج نیروهای ارتش سرخ در ۱۹۸۹ و تداوم بحران در ساختارهای اتحاد جماهیر شوروی، در پایان سال ۱۹۹۱ شوروی فروپاشید و دولت «نجیب ...» در کابل حامی بین‌المللی خویش را که شوروی بود از دست داد؛ در پایان سال ۱۹۹۲ فشارهای مجاهدین برای تصرف کابل نتیجه داد و دولت وی سقوط کرد. اما فقدان فرهنگ قانونمندی و تکیه بر سنت‌های قبیله‌ای و قومی از همان آغاز دولت مجاهدین در سال ۱۹۹۲، جنگ را به مشخصه اصلی این دولت تبدیل کرد؛ کابل در اختیار «برهان‌الدین ربانی» و «احمد شاه مسعود» از رهبران حزب جمعیت اسلامی قرار گرفت که دارای ریشه قومی تاجیکی بودند. در حالی که «گلبدین حکمتیار» که دارای ریشه قومی پشتون بود و به صورت سنتی پشتون‌ها در دو قرن و اندی اخیر قدرت را در کابل در دست داشتند، به رویارویی با دولت حاکم بر کابل یعنی «تاجیک‌ها» پرداختند. این کشاکش قومی و قبیله‌ای بین تاجیک‌ها و پشتون‌ها، ازبک‌ها و هزاره‌ها در عمل منجر به پراکندگی بیشتر اقتدار سیاسی و ضعف دولت مرکزی در افغانستان گردید. به نحوی که هریک از گروه‌های سیاسی و نظامی که دارای ریشه‌های خاص منطقه‌ای، قومی و قبیله‌ای بودند، بر مناطق خاص خویش حکومت می‌کردند و در واقع می‌توان گفت حکومت مرکزی وجود نداشت؛ هرچند کابل در اختیار حزب جمعیت اسلامی به رهبری «برهان‌الدین ربانی» بود، این روند تا ظهور طالبان در سال ۱۹۹۶ ادامه یافت.

۲-۳. طالبان

این بی‌ثباتی و هرج و مرج در سال‌های ۱۹۹۶ و ۱۹۹۷ به سرعت با ظهور گروهی به نام «طالبان» که بیشتر از طلاب مدارس دینی تحصیل کرده در پاکستان تشکیل شده بودند،

دچار تغییر شد. حمایت‌های پیدا و نهان پاکستان، امارات و عربستان در مدت کوتاهی به طالبان امکان داد به سرعت کابل را تصرف کرده و بقیه گروه‌های جهادی را که در دوره جنگ با شوروی برای خود تشکیلات و سازمان‌دهی سیاسی و نظامی ایجاد کرده بودند، شکست دهند و کابل و شهرهای عمده دیگر مانند قندهار، هرات، مزار شریف، کندوز و غیره را به تصرف خود درآورند. این که «طالبان» یک گروه حمایت شده از خارج بودند شاید قابل انکار نباشد، اما «طالبان» با تکیه بر فرهنگ سیاسی افغانستان و مناسبات قومی، قبیله‌ای و مذهبی و سخت‌گیری‌های افراطی، به سرعت نظم از بین رفته بر جامعه افغانستان را احیا کردند؛ اما مناسبات مبتنی بر همکاری دوجانبه و منافع متقابل که در دوران اشغال افغانستان توسط شوروی با غرب بین گروه‌های جهادی و غرب ایجاد شده بود برای طالبان در ظاهر قابل قبول نبود و آن‌ها با تفسیری سخت‌گیرانه از اسلام به مخالفت با ارزش‌های مدرن دنیای امروز پرداختند که وجهه منفی گسترده‌ای را در جهان و حتی جهان اسلام برای آن‌ها ایجاد کرد.

دولت طالبان که تحت عنوان «امارت اسلامی افغانستان» حکومت می‌کرد، تا ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ علی‌رغم اختلافات شدید با ایران، در صحنه بین‌المللی با مشکل عمده‌ای روبه‌رو نبود. وقوع حادثه ۱۱ سپتامبر و نشانه رفتن انگشت اتهام به سوی طالبان و القاعده در افغانستان، باعث لشکرکشی امریکا به افغانستان و شروع به اصطلاح جنگ علیه تروریسم از سوی امریکا گردید و در اکتبر ۲۰۰۱ حکومت طالبان سقوط کرد و افغانستان به اشغال نیروهای امریکایی و ناتو درآمد و بر اساس تصمیمات اتخاذ شده در «کنفرانس بن» متشکل از گروه‌های مخالف طالبان که تحت حمایت غرب برگزار شده بود، «حامد کرزای» که از ریشه قومی پشتون برخوردار است به قدرت رسید. اما «طالبان» پس از عقب‌نشینی به مناطق کوهستانی و دور دست، دوباره جنگ و گریز چریکی با دولت کرزای و نیروهای ناتو را شروع کردند که تا روزهای پایانی سال ۲۰۱۱ نیز همچنان ادامه داشت و افق روشنی برای پایان آن متصور نیست.

با وجود این واقعیت آشکار تاریخی، دولت امریکا به رهبری «باراک اوباما» نیز سیاستی کمابیش همانند سیاست‌هایی که دولت‌های بیگانه در گذشته در افغانستان دنبال کرده بودند، را در پیش گرفته است؛ با کاربرد زور و گسیل نیروهای نظامی بر آن بوده است که یک دولت نیرومند مرکزی در افغانستان پدید آورد. سیاستی که از پا انداختن جامعه افغانستان و ارزش‌های حیات دهنده آن را هدف گرفته و زمینه ساز واکنش‌های گسترده اجتماعی شده است (دهشیر، ۹۷، ۱۳۸۸-۹۶). دنباله‌دار شدن بحران و ناآرامی در افغانستان و پایداری و سرسختی طالبان با وجود سرمایه‌گذاری‌های سنگین مالی و نظامی امریکا در گستره آن

کشور، نشان از این واقعیت دارد که جامعه افغانستان، آماده نیست و نمی‌خواهد مشروعیت حکومت مرکزی مورد پشتیبانی آمریکا را تنها به علت برتری قدرت آتش آن بپذیرد. با سقوط طالبان و حضور نیروهای چندملیتی از آمریکا و کشورهای عضو ناتو، پیچیدگی موازنه نیروها در افغانستان افزایش یافته و راه حل مسالمت‌آمیزی نیز برای این تقابل خشن در چشم اندازی کوتاه مدت به نظر نمی‌رسد.

۲-۴. چشم‌انداز افغانستان در فضای سیاست منطقه‌ای و بین‌المللی

افغانستان با توجه به مشکلات عدیده داخلی و خارجی همچنان یکی از پرتنش‌ترین مناطق جهان باقی مانده است. اختلافات افغانستان با پاکستان به ویژه در خصوص «ایالت پشتون‌نشین سرحد» و فعالیت‌های گسترده طالبان پاکستان که در قالب حمله به کاروان‌های ترانزیتی ناتو از پاکستان و ناامنی مناطق قبیله‌نشین مرزی پاکستان و افغانستان تظاهر می‌یابد، یکی دیگر از عواملی است که چشم‌انداز موقعیت بین‌المللی افغانستان را مبهم نشان می‌دهد. افغان‌ها در گذر سده‌ها، دولت را دنباله قبیله دانسته‌اند و این یکی از پیامدهای حاکمیت اصول «پشتون» است. آمریکا تلاش دارد افغان‌ها را بر این دارد که تصویری یکسره متفاوت از دولت برای خود ترسیم نمایند. آمریکا با در پیش گرفتن استراتژی آفندی در این کشور، بر آن است توده‌های افغان را به پذیرش این نکته مجبور نماید که دولت دنباله قبیله نیست، بلکه آن چه مرکزیت و محوریت دارد دولت است و دیگر نهادهای جامعه باید در چارچوب ارزش‌ها و معیارهای آن خود را ساماندهی کنند.

تاریخ افغانستان چه در دوران شاهی و چه در دوران جمهوری، آشکارا نشان دهنده این واقعیت است که دگرگون ساختن جامعه با زور و فشار از بالا ناممکن است. در افغانستان توده مردمان و نیز نخبگان در بستر خشونت زاده شده‌اند، رشد کرده‌اند و با زور زندگی را پیش برده‌اند. از همین رو، محیط آکنده از خشونت را به خوبی درک می‌کنند و با سرسختی و هوشیاری دشواری‌ها را از میان برمی‌دارند. برای افغان‌ها محیط خشونت بار به همان اندازه طبیعی است که آب برای ماهی حیاتی است. از ۱۷۴۷ تا پایان دوران حکومت کمونیست‌ها، ریشه ناکامی همه دولت‌ها جهت داشتن دست بالا در برابر جامعه و گسترش دادن حاکمیت مرکزی به سراسر کشور، همانا اشتباه استراتژیک آن‌ها در اولویت دادن به کاربرد زور برای واداشتن مردمان به پذیرش سیاست‌ها بوده است؛ لذا به کارگرفتن زور برای آموزش و مطیع‌سازی و به عبارت دیگر مدرن کردن جامعه افغانستان، اگرچه نیروی نظامی به کار گرفته شده کلان باشد، بیهوده خواهد بود. تا هنگامی که آمریکا برای دفاع از حکومت مرکزی افغانستان، تنها به نیروی نظامی وابسته باشد به چیزی جز آنچه

از ۱۷۴۷ تاکنون همه حکومت‌های داخلی و بازیگران خارجی که برای دگرگون ساخت این جامعه کوشیده‌اند به دست آورده‌اند، نخواهد رسید (دهشیر، ۱۳۸۸: ۱۰۳-۱۰۲). حجم وسیع نیروهای نظامی به کار رفته شده در افغانستان و تنوع نیروهای نظامی از کشورهای مختلف متحد امریکا و ناتو، در جدول شماره ۲ آورده شده است. هدف از ارائه آن نشان دادن نابرابری قدرت تجهیزاتی و نظامی بین امریکا و متحدین آن از یک سو و طالبان و نیروهای متحد آن از سویی دیگر است، که نشانگر سرسختی هر دو طرف برای رسیدن به هدف خویش می‌باشد.

جدول ۲. ملیت و تعداد سربازان ناتو، مستقر در افغانستان تا سال ۲۰۱۱ (تعداد سربازان به نفر می‌باشد)

۲۳	اکراین	۲۵۸۰	لهستان	۳۹۵۲	ایتالیا	۷۵۰	دانمارک	۲۸۶	آلبانی
۳۵	امارات	۱۴۰	پرتغال	۰	اردن	۲۴	السالوادور	۱۲۶	ارمنستان
۹۵۰۰	انگلستان	۱۸۷۳	رومانی	۳۵۰	کره جنوبی	۱۵۹	استونی	۱۵۵۰	استرالیا
۹۰۰۰۰	آمریکا	۳۹	سنگاپور	۱۷۴	لتونی	۱۵۶	فلاند	۳	اتریش
۶۲۳	جمهوری چک	۳۰۹	اسلواکی	۲۳۶	لیتوانی	۳۹۳۲	فرانسه	۹۴	آذربایجان
۷	ایرلند	۷۷	اسلونی	۱۱	لوکزامبورگ	۹۳۷	گرجستان	۵۲۰	بلژیک
۴۲۹	نروژ	۱۵۲۶	اسپانیا	۴۶	مالزی	۵۰۰۰	آلمان	۵۵	بوسنی و هرزه گوین
۱۸۴۰	ترکیه	۵۰۰	سوئد	۱۱۴	مغولستان	۱۶۳	یونان	۶۰۲	بلغارستان
۱۸۳	هلند	۱۶۳	یوگسلاوی	۳۹	مونته‌نگرو	۴۱۵	مجارستان	۵۲۹	کانادا
۱۳۰۶۳۸	جمع کل	۵۵	تونگا	۱۸۳	نیوزلند	۴	ایسلند	۳۱۷	کرواسی

نکته: کل نیروهای خارجی نیز شامل ۳۰۰۰۰ نفر (بیشتر امریکایی) می‌باشد. این نیروها تحت عنوان «عملیات آزادی پایدار» ساماندهی شده‌اند.

موقعیت ژئوپلیتیک افغانستان به عنوان مسیری برای اتصال کشورهای آسیای مرکزی از طریق پاکستان به آب‌های آزاد بین‌المللی و ترانزیت انرژی آن منطقه، در صورت وجود ثبات و دولت مرکزی قدرتمند می‌تواند منبعی برای درآمد ارزی و توسعه اقتصادی افغانستان

باشد. اما بی‌ثباتی و دولت مرکزی ضعیف تمام طرح‌های مبتنی بر ترانزیت کالا و انرژی از این کشور را ناکام گذاشته است. این موارد باعث گردیده هرچند دولت افغانستان در سال ۲۰۱۰ در حدود ۱,۵ میلیارد دلار درآمد مالی داشته باشد، لیکن تنها در حدود یک سوم بودجه ۴,۵ میلیارد دلاری این کشور می‌باشد؛ لذا دولت افغانستان حجم قابل توجه کسری مالی خویش را از طریق کمک کشورهای خارجی تأمین می‌نماید، که البته این وابستگی مالی نشان از حضور میان‌مدت نیروهای خارجی و حتی دخالت‌های سیاسی در اداره امور این کشور دارد.

واقعیت جاری در افغانستان نشان می‌دهد تا زمانی که عملیات نظامی در این کشور ادامه دارد، «ملت‌سازی» نیز در وضعیت کاملاً نوسان‌گونه‌ای ادامه خواهد داشت. بعد از شکست طالبان در سال ۲۰۰۱، تاکنون تلاش‌ها در راستای کمک به حمایت از توسعه افغانستان به ویژه از سوی آژانس توسعه سازمان ملل متحد ادامه دارد، نیروهای نظامی امریکایی از طریق ضربه زدن به نیروهای طالبان به صورت غیرمستقیم امنیت را برای دولت افغانستان تأمین نموده و به آموزش ارتش و پلیس افغان می‌پردازند، شواهد نشان می‌دهد که افغانستان یک کشور بی‌ثبات و متزلزل می‌باشد (Katzmann, b 2001, 18). این کشور از زمان ورود نیروهای ارتش سرخ در سال ۱۹۷۹ تاکنون در جنگی داخلی به سر می‌برد که طرف‌های بیگانه نیز در آن نقش اصلی ایفا می‌نمایند.

در این راستا «لاری گودسان» در کتاب «جنگ بی پایان افغانستان»، بر این باور است که حداقل سه تغییر برای همگرایی مجدد جامعه و بازسازی کار ویژه دولت باید به وقوع بپیوندد: ۱- جنگ گسترده با ریشه قومی بایستی متوقف گردد. ۲- حکومتی منطقی و مشروع بایستی تأسیس گردد ۳- وضعیت طبیعی به افغانستان باز گردد (Goodson, 2001, 171). البته تحقق این سه تغییر نیازمند پیش شرط‌های عمده‌ای است، و بازگشت به وضعیت طبیعی لزوم توجه به ساختار پیچیده هویت‌ها و منافع متکثر گروه‌های مختلف اجتماعی را می‌طلبد. پیچیدگی ساختار اجتماعی جامعه افغان و همزمان تلاش قدرت‌های بزرگ برای تأمین منافع خود و دخالت در تحولات افغانستان، امکان آغاز یک سیر طبیعی برای فرآیند ملت‌سازی مدرن را با اختلال تاریخی روبه‌رو کرده است. به نظر می‌رسد حضور نیروهای امریکا و ناتو و اصرار آن‌ها برای تحمیل حکومت مرکزی افغانی و تأمین‌کننده منافع ملی خود، بر پیچیدگی اوضاع فرهنگی، سیاسی و اقتصادی افغانستان افزوده است.

۱- «کرزای» در کنفرانس وین در سال ۲۰۱۱ شکایت نمود که این کمک‌های مالی بایستی از طریق کانال دولت به بخش‌های اجتماعی، بهداشتی و غیره هزینه گردد (<http://www.afghanistan-un.org>, 2011).

طرح‌های امریکا و ناتو برای خروج از افغانستان به دلیل هزینه‌های مالی و انسانی، فشار افکار عمومی و غیره در سال ۲۰۱۴ و سپردن امنیت افغانستان به دست نیروهای امنیتی افغان، ابهامات بیشتری را در خصوص چشم‌انداز بین‌المللی آینده افغانستان ایجاد می‌نماید؛ زیرا در شرایط حضور نیروهای ناتو، طالبان همچنان به فعالیت‌های مسلحانه خود بر علیه دولت مرکزی ادامه می‌دهند و بدون حضور نیروهای ناتو این که دولت مرکزی و نیروهای امنیتی آن بتوانند با غلبه بر اختلافات داخلی با طالبان بجنگند، زیر علامت سؤال جدی قرار دارد. همچنین رقابت بین نیروهای داخلی و قدرت‌های منطقه‌ای و بین‌المللی مانند هند، ایران، پاکستان، روسیه و امریکا و ضعف دولت مرکزی، چشم‌انداز بین‌المللی امیدوار کننده‌ای را برای این کشور ترسیم نمی‌کند.

نتیجه‌گیری

افغانستان در منطقه خاورمیانه کشوری با ویژگی‌های خاص است که فرآیند نوسازی در آن بسیار کند پیش رفته است. افغانستان نه تحت اشغال و مدیریت قدرت‌های استعماری به مدت طولانی قرار گرفته است که مانند هند و پاکستان الیت نوساز در آن تحت تأثیر تجربه نوسازی کشور استعمارگر قرار گرفته باشد، و نه نیروها و طبقه قدرتمند نوساز در داخل امکان ظهور پیدا کرده است.

شرایط جغرافیایی خاص افغانستان و حایل شدن آن بین دو نیروی استعماری اروپایی انگلیس و روسیه در قرون نوزدهم و بیستم و مقاومت اقوام و قبایل افغان در مقابل سلطه نیروهای خارجی، امکان تأثیرگذاری نیروهای استعماری اروپایی را در راستای مهندسی اجتماعی جامعه افغانستان برای گذار به سوی جامعه مدرن و تحت سلطه یک قدرت مرکزی همسو با منافع قدرت‌های استعماری اروپایی، غیرممکن کرد. از سوی دیگر تلاش‌هایی که حکام افغانی مانند «احمدشاه درانی»، «عبدالرحمان خان» و «امان... خان» برای ایجاد حکومت مرکزی قدرتمند و به زیر سلطه کشیدن اقوام، قبایل و جنگ سالاران افغان صورت دادند، هرچند در کوتاه مدت موفقیت‌های اندکی به دست آورد، اما در میان مدت و بلند مدت ساختار قدرتمند ارزش‌های قومی، قبیله‌ای و مذهبی جامعه متکثر افغانستان امکان تمرکز قدرت در شخص حاکم و دولت مرکزی در کابل را منتفی ساخت.

این تجربیات جامعه افغانستان در عدم تمکین به قدرت مرکزی، به تداوم قدرت قبایل، اقوام و جنگ سالاران کمک کرده است. در نیمه دوم قرن بیستم نیز حکام افغان در چارچوب همان ارزش‌های بومی و قبیله‌ای رایج عمل کردند و تلاش جدی برای مقابله با قدرت هویت‌های اجتماعی متکثر و قدرتمند انجام ندادند. اما در دهه ۱۹۸۰ روس‌ها

با حمایت از حکومت‌های چپ‌گرای رادیکال افغان مانند «نورمحمد تره‌کی»، «حفیظا ... امین»، «به برک کارمل» و «نجیب‌...» به دنبال در هم شکستن ارزش‌ها و سنت‌های قبیله‌ای و مذهبی حاکم بر جامعه افغان بودند که عکس‌العمل هویت‌های متکثر سنتی را در قالب‌های احزاب جهادی به دنبال داشت. البته «بلوک غرب» در قالب جنگ سرد و رقابت با «بلوک شرق» به حمایت از احزاب و مجاهدین در حال جنگ با ارتش سرخ پرداختند.

دولت مجاهدین و همچنین دولت طالبان در حقیقت نمایشگر همان ارزش‌ها و سنت‌های بومی مبتنی بر قبیله، قومیت، منطقه، مذهب و ... در افغانستان بودند و نه تنها نتوانستند به شکل‌گیری یک هویت ملی و قدرت سیاسی متمرکز در کابل کمک نمایند، بلکه در عمل به تقویت قدرت هویت‌های متکثر و گریزان از مرکز کمک کردند. حضور «القاعده» و دیگر گروه‌های مسلح و به لحاظ گفتمان سیاسی همسو با القاعده و جنگ‌سالاران که بر حسب اقتضائات سیاسی و نظامی تغییر موضع می‌دهند، همگی در چارچوب فضای هویتی متکثر افغانستان امکان بروز و فعالیت می‌یابند.

در تحولات بعد از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و حضور ده ساله امریکا و ناتو از سال ۲۰۰۱ تا ۲۰۱۱ که اکنون در هفته‌های پایانی آن قرار داریم، این تقابل تاریخی بین ساختار قبیله‌ای، قومی، مذهبی و محلی افغانی با دولت مرکزی تحت حمایت نیروهای امریکا، ناتو و متحدین آن در مقیاسی وسیع در حال تکرار شدن است. امریکایی‌ها بر این باورند با ایجاد دولت مرکزی قدرتمند در کابل و درهم شکستن قدرت‌های قومی و قبیله‌ای و محلی که منبعث از تکرر هویت‌های اجتماعی و تاریخی جامعه افغان هستند، خواهند توانست روندی از دولت - ملت سازی و هویت سازی ملی را شکل دهند که این هویت‌های متکثر را در زیر مجموعه دولت مرکزی قدرتمند متحد نمایند. در حالی که تمرکز قدرت در یک جامعه متکثر به لحاظ هویت‌های اجتماعی اگر هم موفق‌آمیز باشد به شکل‌گیری یک استبداد مطلقه منجر خواهد شد.

آن چه از قرائن و شواهد برمی‌آید جنگ و گریز طالبان و گروه‌های همسو با القاعده مانند «حزب اسلامی حکمتیار» و گروه «حقانی» با امریکا همچنان تداوم خواهد یافت؛ علی‌رغم صرف هزینه‌های کلان انسانی، مادی و نظامی در افغانستان از سوی امریکا برای قبولاندن اقتدار و مشروعیت دولت مرکزی به رهبری «حامد کرزای» به قبایل، اقوام، مذاهب و جنگ سالاران محلی افغان با استفاده گسترده از زور عریان، به‌خاطر تضاد خواست امریکا با سنت‌ها و ارزش‌های بومی افغان، دچار چالشی جدی است. تأمین و تغذیه نیروی انسانی طالبان و گروه‌های مخالف نیروهای ناتو و امریکا علی‌رغم تلفات سنگین، ناشی از این واقعیت است که فرهنگ سیاسی افغانی بر اقتدار سران قبایل، اقوام و جنگ سالاران محلی

مبتنی است که حاضر به پذیرش سلطه دولت قدرتمند مرکزی نیست و به نظر می‌رسد جدال بین اقتدار دولت مرکزی تحت حمایت نیروهای بیگانه و اقتدار سران قبایل، اقوام و جنگ سالاران محلی، همچنان تداوم خواهد یافت. به عبارت دیگر، تکرر موجود در هویت‌های اجتماعی و شکاف‌های اجتماعی برآمده از آن در کوتاه مدت با کاربرد زور عریان توسط امریکا و ناتو برطرف شدنی نیست.

با توجه به وجود سنت‌هایی مانند «لویه جرگه» و «شوراهای محلی» در افغانستان، ایجاد تلفیقی از نهادهای مدرن انتخابی مانند ریاست جمهوری، مجلس، قوه قضاییه و در راستای کاهش و حذف خشونت از فرهنگ سیاسی افغانستان، ایجاد شرایطی متوازن و متعادل برای نمایندگی هویت‌های متکثر سنتی افغان مانند قبایل، اقوام، مذهب و غیره در کنار نهادهای مدرن انتخابی، می‌تواند به ظهور یک نوع دموکراسی بومی مبتنی بر شرایط فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی افغانستان کمک نماید. صدور دموکراسی از نوع غربی با اسلحه سربازان امریکایی و ناتو نمی‌تواند در میان مدت و بلندمدت راه حل منطقی برای بحران افغانستان باشد. در حالی که توزیع منابع قدرت فرهنگی، سیاسی و اقتصادی در جامعه متکثر افغان و تلفیق بهینه بین نهادهای سنتی و مدرن برای مدیریت جامعه، راه حل منطقی تری خواهد بود و آرامش نسبی اوضاع هم برای مردم افغان و هم کشورهای همسایه، بیشترین منافع، رفاه و توسعه را به دنبال خواهد آورد.

بایستی به این نکته اساسی در منطقه خاورمیانه، آسیای مرکزی و به ویژه افغانستان توجه نمود که فرآیند دولت - ملت سازی و هویت سازی ملی در اروپا حداقل در دوره مدرن، فرآیند زمانی سه و نیم قرن را از کنگره وستفالی در ۱۶۴۸ تاکنون طی کرده است. نظام بین‌الملل مبتنی بر دولت - ملت‌ها از اروپا به بقیه جهان گسترش یافته و از نیمه دوم قرن نوزدهم به خاورمیانه، آسیای مرکزی و افغانستان تسری یافته است، در حالی که افغانستان آمادگی برای ایجاد یک هویت ملی و دولت - ملت برآمده از آن را نداشته است. به عبارت دیگر، هویت‌های فروملی، مذهبی و قدرت‌های محلی در افغانستان همچنان حضوری قدرتمند دارند و تحمیل دموکراسی به شیوه غربی و عدم توجه به ساختار اجتماعی سنتی افغان باعث افزایش تنش‌های سیاسی و نظامی در افغانستان خواهد شد؛ لذا ضرورت توجه به تلفیق الزامات جامعه سنتی افغان و نهادهای انتخاباتی برخاسته از دموکراسی‌های مدرن شاید کم هزینه‌ترین شیوه مدیریت معضلات متعدد اجتماعی جامعه متکثر افغان باشد.

منابع و مأخذ

منابع فارسی:

۱. قوام، عبدالعلی و زرگر، افشین، (۱۳۸۷)، دولت‌سازی و ملت‌سازی و نظریه روابط بین‌الملل، چارچوبی تحلیلی برای فهم و مطالعه جهان دولت‌ها ملت‌ها، تهران، انتشارات دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات.
۲. دهشیار، حسین، (۱۳۸۸)، ناکامی‌های آمریکا در افغانستان، مجله سیاسی - اقتصادی، شماره ۲۷۰ - ۲۶۹.
۳. موسوی، محمدرضا، (۱۳۹۰)، لویه جرگه شکننده، همشهری شماره ۵۵۵۲.

منابع انگلیسی

1. Afghanistan Index, (2011) , Tracking Variables of Reconstruction and Security in Post 9/11 Afghanistan Brookings.
2. Blanchard, Christopher ,(2004) , Afghanistan: Narcotics and U.S. Policy, CRS Report for Congress.
3. Edens, Timothy, (2005) , Nation Building in Afghanistan – A Disconnect Between Security Means and Political Ends?, U.S. Army War College CARLISLE BARRACKS, PENNSYLVANIA 17013.
4. Encyclopedia Britanica ,(2011) , Treaty of Gandomak.
5. International Crisis Group, Asia Report, (2009) , Afghanistan s Election Challenges.
6. Goodson, Larry ,(2001) , Afghanistan's Endless War: State Failure, Regional Politics, and the Rise of the Taliban, Seattle, WA: University of Washington Press.
7. Katzman, Kenneth ,(2011) , (a) Afghanistan: Post – Taliban Governmance, Security and U.S. Policy, CRS Report for Congress.
8. Katzmann, Kenneth, (2001) (b) Afghanistan: Current Issues and U.S. Policy Concerns, Report for Congress, CRS Report for Congress.
9. Lindh, Anna, (2003) ,Challenges of Peace Operations: Into the 21st Century, Challenges Project Concluding Report 1997 - 2002, (Sweden, 2002) , available at: <http://www.peacechallenges.net/news>.
10. Mancini, Andrea (2011) , Afghanistan After the Narco – Dimension, ISPI Analysis.

11. Mather, Dave, (2004) , Afghanistan: Foreign Intervention and Social Transformation, Critique Journal.
12. Pajhwok Afghan News, (2008) , Karzai for Changes in Draft Law on Implementing Constitution, available at: <http://www.pajhwok.com>.
13. Statement by his Excellency Hamid Karzai President of the Islamic Republic of Afghanistan, at the 47th Munich Security Conference MSC, available at: <http://www.afghanistan-un.org>.
14. UNODC, (2010) , Afghan Opium Survey, available at: <http://www.unodc.org>.

Afghanistan, Foreign Forces and the Challenge of Nation-State Building

Mohammad Ali Heydari
Assistant Professor of
Political Science, University of Maragheh

Hamid Rahnavard
M.A. in Public Policy Making University of Tehran

Putting the history of Afghanistan in the past two centuries at perspective, one may realize that the nation-state building process has always been challenged by the extensive social, cultural, political and economic obstacles. Nation-state building is indeed an effort to shape social belief systems, traditions and values in a territory for the purpose of defining common identity and national preferences and interests, needed for further progress and development.

The fact of the matter is that special geographical particulars of Afghanistan along with presence of foreign powers in the north and the south of country and tribes' resistance against the domination of foreign forces are among the variables which prevent the establishment of a powerful central government. In other words, rigid structures of tribal and religious values in a pluralistic society of Afghanistan made it nearly impossible to concentrate the power in a ruling person in capital Kabul. This is also augmented by the imposition of Western-style democracy, especially that which is promoted by the US without paying sufficient attention to the traditional characteristics of social life in Afghanistan. Hence, rising political and military tensions would be a destined outcome in the coming years.

Keywords: Afghanistan, Identity-Building, Nation-State Building, Ethnicity, Tribe